[illegible]

ز خورشید رخت [illegible] فروغ عارض [illegible] خوبان [illegible]

[illegible]

[illegible] گفتیم و سلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دلم ز ... و جانم ز ... رفت

گمشد ... گریه ... مردم چشم

که این ... حرف ز ... رفت

[illegible]

سوداش رفت اگرم هوش رفت

... بگر ... دم رفت

از عشق ... گر ... دم

... رفت

[illegible]

[illegible]

دلم ... سبز ... است

و ... حسن ... است

شکار ... است

... است

[illegible]

رفیقا ... بکوی ...

بکوی ... و ...

چراغ ... فروش

که ... ب ... و ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زخم لکو بود و لکه حبیب ز خورداں ... مِهر ... شفیع ... رخ زرد ... اشک باری

[illegible]

[illegible]

ز بلبل عشق تو خوانم میان ... سرود عشق ... عاشقان ... چه دانند زاهد خشک ...

[illegible]

[illegible]

چو جان ... به ... نشسته ... تنم ... و ... ز ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

زیر لب خنده ... دل ... کباب شود ... که ... آب شود

[illegible]

[illegible]

دو روز شد که دگر زو نشانم پیدا عجب عجب که بگو ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسی کاشفتگی در شور دارد نگاه کا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیش ... [illegible] عجب از ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

خنده گریه ... [illegible] چه سازم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر چشم چمن ز عارضش [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خورشید [illegible] جان و دل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنه رجب ... بیس ازیم   بشد که چو وروم فروشند   بنشینم و صبر پیش گیرم   دنباله کار خویش گیرم

بنشینم و صبر پیش گیرم   دنباله کار خویش گیرم   در عهده قوی نظار دلبند   بس عهد و پیمان شکند دلبر کند

دریای لطافت و نیز داد   هر سرو سهی ورا لب است   نازک بدنه کز ... نگنجد   در زیر قبا چو غنچه ...

کرده ... که ... صبر ...   ... خطاب ...   چه ... بسکه ...   کز جمله ... جفا رو

[illegible]

از دل و دل بجز یار کس ده · تا دست به ... زلف ... · بجز از تو هیچکس ندارم · بجز تو کس نیابم ...

[illegible]

[illegible]

قصه ... · هر چند که ... · در ... · خاک ...

[illegible]

[illegible]

با حسرت ... · ... · بس ... · ...

[illegible]

[illegible]

اسرار ... · ... · با درد ... · در ...

[illegible]

[illegible]

دو دیده بچه ما ز هر چشم   جز دو چو دیده کرکس [illegible]   در دیده رود خانه خون جاری کن   با بوده ریگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای شیشه محرم چند چونه   کاشب [illegible]   عشق [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابنای زمان [illegible] گندم   [illegible]   [illegible] کدم   [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای صبر ما عاشقان [illegible]   جز [illegible] دوران مجرب   [illegible] عشق دادم   پروانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کمتر شنوام که شکایت نکردم هر جا نشسته‌ام [illegible] تو با قدم [illegible] که نقش [illegible] که چندی [illegible]

[illegible]

[illegible]

این قدر [illegible] صفحه بر در [illegible] تو در [illegible] پروانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب این [illegible] برتر [illegible] چند [illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] با [illegible] ز دور [illegible]

[illegible]

[illegible]

غرور بیگون باشی چند ... جفا بر عاشقان باشد پسندید

مرا زمهر تو کردد ... بر کردم ... زناکه ... صورت ... مکین

[illegible]

[illegible]

درد و محنت ... کشت ... جام ... فراق پر خونست

کس ساز غم ... کیست ... اوج گر جهان ... بر کرات

[illegible]

[illegible]

... پیش خان سر رخ ... ان دو جهان سیر دارد

گزرش ... سنبل ... جمع اورد

[illegible]

[illegible]

... نظر بر رویم ... روز ... نظر میگیرد

بنشینم و صبر پیش گیرم ... دنباله کار خویش گیرم

[illegible]

[illegible]

نشستیم و سر پیش کردم   و بنهاده کار خویش کردم   در پای تو هر که سر بینداخت   از روی تو پرده برانداخت

[illegible]

[illegible]

نشستیم و سر پیش کردم   و بنهاده کار خویش کردم   [illegible] روزگار برانداخت   [illegible] برانداخت

[illegible]

[illegible]

محروم برین صفت مبادا   گر خسته بدین شده گدایی   ای آینه [illegible] نگاه   [illegible]

[illegible]

[illegible]

بنشین [illegible]   چو [illegible]   [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

بحال شب غم باشد   در کار شب نظر باشد   تو خود خبر بود کردم   در کار چکنم   در کار باشد

[illegible]

چون شنیدم که دوری سفر   بیک گفته بودم ... گشتم +   از فرق دوباره غم ... شد   دل از دو ... غم شد

[illegible]

[illegible]

خواهم که ...   از بهشت ...   ...   هر وقت ...

[illegible]

[illegible]

...   .

[illegible]

[illegible]

سست گشتی من ار گران باری جان و همه ... تو ... مات ... ز سوز ... همه ... باشد

[illegible]

زر ... تیر ... اگر لطف ... ار شمشیر ... میدانم ... و ... ... سیم

[illegible]

[illegible]

باد و در جهان ... کسی که ز دوست پند و خوش باشد ... منت از ... که بر ... باشد

[illegible]

[illegible]

اندر ... خاطرم گر دوست غم ... ما خود اندر قید فرمان توایم تا کجا دیگر ... بسر

[illegible]

[illegible]

روز قیامت ... [illegible] ... دوش ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

در ... [illegible] ... چون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کسی با ... [illegible] ... دیوار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

همواره ... [illegible] ... گفتی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قاصد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بی منزل گلم برود   که دور و فراق دلگیر   یارب بر جسم که بند   تا در دست خار که کنیم

[illegible]

اگر تو ز مقیم در کنم   در بر ما مطیع زمانم   من ز دام که بسته ام   در بستی بی سر و جانم

[illegible]

[illegible]

از دوری تو سر می زنم آتش   در دهر تو در بستان   ای سرو چند بر ستم   در پیش تو غنچه نشست

[illegible]

[illegible]

بر چشمت که از مرو دین   چنان بر چشم که بر زیر   اگر سرو بالای تو بلند   کو بهر بود در سرو قد بر

[illegible]

[illegible]

زوقت ... دشمن نیز　تا جوهر ... [illegible]　در ره مات ... [illegible]　که نگنجد در ان دهن سخنی

[illegible]

[illegible]

گر ... دور ... [illegible]　هر کس ... [illegible]　... [illegible]　هر کس که دارد چشم بینائی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

فهرست سعدی

غزلیات شیخ سعدی — غزلیات [illegible]

ترجیع بند سعدی — غزلیات [illegible]

طیبات — ازل

رباعیات و اشعار — [illegible]

مفردات